

الهه کولائی^۱

در سالهای اخیر تحولات سیاسی در اعضای سابق اتحادشوروی از شتاب و عمق بیشتری برخوردار شده است. وقوع انقلاب‌های مخملی - غیرخسوت‌بار - در گرجستان، اوکراین، قرقیزستان برای رهبران جمهوری‌های عضو CIS بسیار هشداردهنده بوده است. اغلب این رهبران که همان نخبگان دوران کمونیسم هستند، در شرایط پس از فروپاشی در برابر فرآیند عمومی گسترش دموکراسی مقاومتهای سازمان یافته‌ای را صورت بخشیده‌اند. جنگ داخلی در تاجیکستان برای رهبران برجای مانده از دوران کمونیسم در جمهوری‌های عضو جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع زمینه مناسب برای مقاومت در برابر فرآیند دموکراسی خواهی را مهیا ساخت. ولی تحت تأثیر تغییرات پرشتاب در آسیای مرکزی و قفقاز و دیگر مناطق پیشین اتحادشوروی، تقاضای بهره‌مندی از گسترش دموکراسی و آزادی، ارتقای زندگی در وجوه مادی و معنوی، مبارزه با فقر و فساد، تبعیض و نابرابری روندی روبه گسترش را آشکار کرده است. در پاسخ به این تقاضاها رهبران اقتدارگرای منطقه که مدل آزادسازی اقتصادی همراه با حفظ فضای سیاسی بسته را مطلوب می‌دانند، مقاومت‌های گسترده‌ای را شکل داده‌اند. در تقابل با انفجار تقاضاهای گوناگون مردم در شرایط پس از نابودی شوروی، نخبگان برجای مانده از کمونیسم عدم توانایی خود را در پاسخ به این خواسته‌ها نشان داده‌اند. برهم خوردن موازنه درونی قدرت در این کشورها با افزایش نفوذهای بیرونی همراه بوده است. تحولات در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان را می‌توان در چارچوب فرآیند دگرگونی‌های ساختاری در این منطقه مورد تحلیل قرار داد. در این مقاله عوامل داخلی شکل‌گیری انقلابهای رنگی بررسی خواهد شد.

تحولات سالهای اخیر در گرجستان (۱۳۸۲-۲۰۰۳)، اوکراین (۱۳۸۳-۲۰۰۴)

و قرقیزستان (۱۳۸۴-۲۰۰۵) که سبب توجه بیشتر به مفهوم انقلاب‌های رنگی (مخملی^۲) در عرصه جهانی شده، در تاریخ سیاسی - اجتماعی - اقتصادی کشورهای بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی ریشه دارد. این دگرگونی‌های سیاسی که با جابجا شدن قدرت در کشورهای یاد شده همراه بود، بطور نسبی هزینه‌های کمتری از انقلاب‌های معمولی در جهان را دربر داشته است. عنوان «انقلاب رنگی» در اشاره به انقلاب‌های آرام در شرق اروپا که به «انقلاب‌های مخملی» (بدون خونریزی)

۱. خانم دکتر الهه کولائی استاد دانشگاه تهران و مدیر برنامه اوراسیای مرکزی است.

2. Velvet Revolution

معروف شده‌اند، ارتباط دارد. این تحولات در پاسخ به تثبیت و تقویت فرآیندهای اقتدارگرایی در این کشورها مربوط می‌شود. این برداشت پس از فروپاشی اتحاد شوروی تقویت شده بود، که با نابودی کمونیسم دموکراسی استقرار خواهد یافت، ولی این تصور فوق‌العاده سطحی و ساده‌انگارانه بود.

امپراتوری تزاری در قلمرو وسیعی از شرق آسیا تا بخش‌های گسترده‌ای در شرق و شمال اروپا نظامی قدرتمند و اقتدارگرا بر پا ساخته بود، که در برابر فشارهای داخلی و خارجی نابود شد. تلاش مردم برای دسترسی به قدرت در انقلاب بورژوا دموکراتیک سال ۱۲۷۴ (۱۹۰۵) و تشکیل دومای دولتی تأثیر نبخشید. انقلاب ۱۲۹۶ (اکتبر ۱۹۱۷) که انتظار می‌رفت به باز شدن درهای «زندان ملیت‌ها»، نامی که مارکس و لنین بر روسیه نهاده بودند، بیانجامد به استقرار نظام اقتدارگرایی جدید تحت تأثیر عمیق ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی منتهی شد.^(۱) نظام جدید در دوران اتحاد شوروی تمرکزگرایی را در چارچوبی جدید استحکام بخشید. هرچند نظام شوروی بر پایه فدرالیسم طراحی شده بود، ولی یکپارچه‌ترین و متمرکزترین نظام‌های سیاسی جهان را موجودیت بخشید. تمرکزگرایی جدید ایدئولوژیک در سراسر روسیه و اوراسیای مرکزی تحت سیطره جزمیت ناشی از آن، شکل‌گیری یک نظام دموکراتیک را دچار تأخیر جدی ساخت. تجزیه اتحاد شوروی در شرایطی رخ داد که حزب کمونیست در سراسر قلمرو این کشور امکان شکل‌گیری هرگونه نهادهای مدنی، و زیرساخت‌های مناسب تحقق نظام‌های دموکراتیک را از میان برده بود. سیطره مطلق حزب کمونیست و ایجاد نظام توتالیتر در سراسر این سرزمین، شرایط مناسب را برای شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک تخریب کرده بود. فروپاشی اتحاد نیز تصمیمی براساس عزم نخبگان بلندپایه سیاسی بود: رهبران روسیه، روسیه سفید و اوکراین در دی ماه ۱۳۷۰ (دسامبر ۱۹۹۱) اعلام کردند از زمستان ۱۳۷۰ (آغاز ۱۹۹۲) اتحادیه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع جانشین اتحاد شوروی خواهد شد.^(۲) رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی و ارمنستان نیز بزودی پیوستن به اتحادیه جدید را هدف خود اعلام کردند.^(۳)

به این ترتیب برپایی نظام‌های دموکراتیک در پی فروپاشی اتحاد شوروی به نخبگانی واگذار شد، که خود برآمده از نظام اقتدارگرایی پیشین بودند، در شرایطی که نهادها و سازوکارهای استقرار نظام‌های دموکراتیک نیز وجود نداشت. بزودی اعضای اتحادیه جدید به تصویب قوانین

اساسی دموکراتیک پرداختند، بسیاری از ناظران داخلی و خارجی نسبت به روند تحقق دموکراسی در این کشورها خوش‌بین بودند. در قوانین اساسی جدید گستره وسیعی از آزادی‌های فردی و جمعی برای مردم جمهوری‌های سابق اتحادشوروی در نظر گرفته شده، تصویب گردید.^(۴) از این نظر با قانون اساسی استالین در سال ۱۹۳۶ قابل مقایسه است. در دهه ۱۹۳۰ سرکوب سیاسی بی‌نظیری توسط استالین علیه مخالفان بالقوه قدرت مطلقه او انجام می‌گرفت. در قوانین اساسی همه جمهوری‌ها تناوب قدرت، محدود شدن دوران تصدی پست‌های عالی قدرت، تعهدات گوناگون حکومت و دولت نسبت به مردم، و تضمین‌های گوناگون مطرح گردیده است. تجربه دوران اتحاد شوروی نشان می‌دهد، آنچه در ساختارهای قانونی رسمی مطرح می‌گردد، ارتباط نزدیکی با واقعیت‌های موجود در ساختارهای سیاسی پیدا نمی‌کنند. در آن دوران سازوکارهای لازم برای جلوگیری از تمرکز قدرت وجود نداشت. در شرایط جدید اهمیت آن بیشتر خود را آشکار ساخت.

انتظار تحقق نظام‌های دموکراتیک در جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی تحت تأثیر نوعی رومان‌تیک‌گرایی سیاسی در نخستین سالهای پس از تجزیه این کشور قرار داشت. این تصورات بزودی با تلاش برای برهم زدن ساختار سنتی قدرت در تاجیکستان روبه زوال گذاشت. جنگ داخلی در تاجیکستان که برای کوتاه کردن دست خجندی‌ها (لنین‌آباد دوران اتحاد شوروی) از ساختار قدرت، و برای گشایش آن از طریق توسعه مشارکت سیاسی مؤثر همه مناطق و محلات تکوین یافت، بسرعت به فرصتی برای نخبگان بازمانده از دوران پیشین تبدیل گردید. رهبران آسیای مرکزی که غیراز عسگر آقاییف رئیس جمهوری قرقیزستان همان رهبران سابق حزب کمونیست بودند، با استناد به آثار خسارت بار جنگ داخلی تاجیکستان، پیشرفت روند دموکراسی را با حفظ امنیت در منطقه متعارض برآورد کردند. آنها با بهره‌گیری از هراس عمومی نسبت به تکرار جنگ داخلی در کشورهای دیگر، تأکید بر آزادسازی ملایم اقتصادی و جلوگیری از آزادسازی سیاسی را با نیازهای این کشورها سازگار تعریف کردند.

بزرگ‌نمایی «تهدید اسلامی» ناشی از حوادث تاجیکستان برای مردم منطقه، پذیرش لازم را در جهت حفظ ثبات و امنیت فراهم می‌آورد. به این ترتیب رهبران آسیای مرکزی روند گسترش آزادی‌های عمومی را با قدرت بیشتری متوقف کردند. تنها در تاجیکستان تجربه

ثبت نام حزب اسلامی تحقق یافت، در جمهوری‌های دیگر تحت تأثیر حوادث تاجیکستان اجازه فعالیت سیاسی به هیچ حزب اسلامی داده نشد. مخالفان فعالیت‌های سیاسی گروه‌های مذهبی تجربه جنگ داخلی در تاجیکستان را به بهانه‌ای برای جلوگیری از فعالیت احزاب سیاسی با رویکرد دینی تبدیل کردند. این شرایط برای رهبران بازمانده از دوران کمونیسم مطلوبیت زیادی را در بسته نگهداشتن عرصه سیاست و رقابت در آن ارائه کرد. رهبران کمونیست دیروز، اینک برنامه‌های ملی را اعلام می‌کردند^(۵) و در نقش رهبران دولت‌های ملی کارکردهای خود را تبیین می‌کردند. جلوگیری از گسترش آزادی‌های سیاسی به منظور تأمین امنیت یکی از پیامدهای روشن جنگ داخلی تاجیکستان بود.

هزینه‌های سنگین مالی و انسانی درگیری‌های سیاسی - نظامی در تاجیکستان شدت بر هراس مردم منطقه افزود. جنگ در قره‌باغ و جدایی طلبی در مولداوی، گسترده‌گی و عمق شباهت در ساختارهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی سراسر جمهوری‌ها را به نمایش می‌گذاشت. به هر حال فروپاشی نظام تمرکزگرای کمونیستی برای همه رهبران بازمانده از دوران پیشین، فرصت مناسبی بود تا نقش‌های دموکراتیک‌سازی را عهده‌دار شوند. در شرایطی که عملکرد نظام سیاسی - اقتصادی پیشین نه نهادها و نه سازوکار لازم برای آن را برجای گذاشته بود، و اساساً فرهنگ سیاسی نخبگان در سراسر این کشورها هم‌بستگی و سرعت قابل دگرگونی نبوده است.^(۶) همه این کشورها بازمانده از نظام استبدادزده کمونیستی و دچار آثار عمیق آن بوده‌اند. مشکلات سیاسی یاد شده به تشدید فساد، ارتشاء، فحشا و بیکاری گسترده دامن زده است. همه جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی کم‌وبیش دچار مشکلات اقتصاد دولتی و متمرکز پیشین هستند.^(۷) آنها در همان حال از عوارض شدید فروپاشی نظام یکپارچه اقتصادی دوران اتحاد در رنج هستند. همه آنها با مشکلات اقتصادی در حال گذار مواجه می‌باشند. این مشکلات در اشکال گوناگون خود را بر رهبران این کشورها تحمیل کرده، که پیش از این به مشکلات خود آنان نیز اشاره شد. بحران‌های اقتصادی - اجتماعی به نوبه خود نوستالژی دوران کمونیسم را گسترش داده است. بسیاری از افراد سالمند در آرزوی حداقل‌های توزیع شده در آن دوران بسر می‌برند. حاصل اجرای سیاست‌های بازاری در مناطق گوناگون تفاوت داشته، در روسیه شوک درمانی با تخریب شدید شرایط اقتصادی مردم این کشور همراه بوده است.^(۸) در آسیای مرکزی این روند

با ملایمت بیشتری دنبال شد، ولی دشواری‌های آسیای مرکزی و قفقاز متفاوت است. رهبران آسیای مرکزی که در همسایگی افغانستان قرار گرفته‌اند، تأثیرپذیری بسیاری از تحولات داخلی این کشور را تجربه کرده‌اند.^(۹) پیوندهای امنیتی جدی در میان تحولات داخلی تاجیکستان و افغانستان آشکار شده است. آثار جنگ داخلی افغانستان بر روند منازعه قدرت در تاجیکستان انتقال یافت، و پس از جنگ داخلی در تاجیکستان این روند از عمق و گسترش بیشتری برخوردار گردید. سقوط دولت ربانی-مسعود و حاکم شدن طالبان بر افغانستان، منطقه را با امواج جدیدی از بنیادگرایی اسلامی مواجه ساخت. دشواری‌های اقتصادی-اجتماعی، فقر و محرومیت، فساد و بیکاری، نابرابری و بی‌عدالتی را فراهم آورده است.^(۱۰) طالبان نیز عموماً از میان محروم‌ترین آوارگان افغانی در پاکستان برخاسته بودند. اعتراض به نظم ناعادلانه داخلی و خارجی شرایط لازم برای گسترش فعالیت‌های آنان فراهم آورد. به‌ویژه در افغانستان مردم که از جنگ داخلی طولانی رنج بسیار برده بودند، طالبان با وعده برقراری نظم و امنیت قدرت خود را مستقر ساخت.

به این ترتیب ظهور طالبان و قدرت یافتن آنان با حمایت آمریکا و پاکستان، به تناقضی جدید در آسیای مرکزی دامن زد. تشدید فشارهای سیاسی بر مردم و آزادیخواهان با استناد به بحران امنیتی در منطقه با اقدامات تروریستی در قرقیزستان و ازبکستان گسترش یافت. گروگان‌گیری در باتکین در تابستان ۱۳۷۸ (۱۹۹۹) و انفجارهای تاشکند ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) جدی بودن تهدیدات امنیتی را روشن‌تر ساخت. این تحولات عزم رهبران منطقه برای بسته‌تر کردن فضای سیاسی را شدت بخشید.^(۱۱)

طی سالهای گذشته همه جمهوری‌های سابق اتحادشوروی کم و بیش با منازعات داخلی قدرت نیز مواجه بوده‌اند. همانند الگوی مقابله قوه مجریه و پارلمان در فدراسیون روسیه، جمهوری‌های دیگر کم و بیش این تجربه را تکرار کرده‌اند. به‌ویژه در جمهوری‌هایی که فضای سیاسی بازتر بوده، این حوادث تکرار شد. در قزاقستان و قرقیزستان این تقابل ابعادی جدی پیدا کرد، ولی با توجه به ساختارهای واقعی قدرت، قوای اجرایی و در واقع شخص ریاست جمهوری بر قوه مقننه فایق آمده است. فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و فقدان رویه‌های دموکراتیک حل و فصل منازعات سیاسی که ریشه در تاریخ این کشورها دارد، عملاً همواره روندی از حذف و نه

تعامل رقاب‌سیاسی را تداوم بخشیده است.^(۱۲) همه جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحادشوروی، چه در بخش آسیایی و چه در بخش اروپایی کم و بیش دچار این وضعیت هستند. روند شکل‌گیری احزاب سیاسی، تشکل‌های اجتماعی، مطبوعات آزاد در این کشورها با چالش‌های جدی مواجه بوده است. فقدان شفافیت در عملکردهای سیاسی - اقتصادی به نوبه خود به گسترش فساد دامن زده است. همه رهبران جمهوری‌ها از طریق برگزاری رفراندوم بر خلاف قوانین اساسی که قبلاً تصویب شده، همچنان قدرت را حفظ کرده‌اند. غیراز تاجیکستان که درگیر در منازعه خونین داخلی شد، در بقیه جمهوری‌ها رؤسای جمهوری همان رهبران دوران اتحادشوروی و سلطه حزب کمونیست هستند. در شرایط پس از فروپاشی اتحادشوروی، دموکرات‌ترین رئیس‌جمهوری در قرقیزستان (عسگر آقایف) قدرت را در کنترل داشت.

نکته قابل توجه این است که عسگر آقایف، دوست آندره ساخاروف ناراضی سابق شوروی از مخالفان نظام سیاسی پیشین بود. او تنها رئیس‌جمهوری آسیای مرکزی بود که در هنگام وقوع کودتای مرداد ۱۳۷۰ (اوت ۱۹۹۱) به مخالفت با کودتاگران پرداخت و نیروهای نظامی - امنیتی این جمهوری را برای مقابله با آنان بسیج کرد. وقوع «انقلاب لاله‌ای» در قرقیزستان، که آمریکا کوشید به عنوان «سویس آسیا» با کمک‌های مستمر گوناگون، آنرا به عنوان مدل رشد و توسعه دموکراتیک در آسیای مرکزی مطرح سازد، بسیار قابل تأمل است.

فسادگسترده ناشی از سیطره خاندان آقایف در شرایط دشواری‌های گوناگون اقتصادی - اجتماعی برای مردم قرقیزستان، همانند دیگر کشورهای منطقه به تقویت گرایش‌های رادیکال دامن زده است.^(۱۳) مقابله با روند گسترش آزادی‌های عمومی و فردی در این کشور و تمرکز روزافزون قدرت نزد گروهی کوچک، شرایط را در این جمهوری برای سرنوشتی سریع رژیم آقایف فراهم کرد. او نیز همانند نخبگان رژیم‌های اقتدارگرای متمرکز در برابر تناوب نخبگان مقاومت کرده، با برگزاری رفراندوم، دوران ریاست جمهوری خود را از دو دوره که طبق قانون اساسی مجاز شمرده شده، افزایش بخشید. برگزاری انتخابات در این جمهوری‌ها کم‌وبیش فاقد استانداردهای شناخته شده رأی‌گیری آزاد و عادلانه بوده است. آنچه در قرقیزستان، اوکراین یا گرجستان به روشن شدن جرقه‌های مخالفت عمومی منجر شد، تخلف‌های گسترده انتخاباتی بوده است.

به هر ترتیب آثار و عوارض توسعه نیافتگی همه‌جانبه در سراسر جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی در میزان و حدود متفاوت وجود دارد. فقر و محرومیت و بی‌عدالتی روبه‌گسترش در شرایط پس از فروپاشی اتحاد شوروی، که با انتظارات بسیاری از نخبگان که فروپاشی کمونیسم را به تنهایی پاسخ‌رفیع مشکلات خود می‌دانستند، سازگاری ندارد. براساس کلیشه‌های دوران جنگ سرد بسیاری از نخبگان سیاسی (فکری - اجرایی) در این کشورها، نابودی کمونیسم را به خودی خود موجب گسترش آثار ظهور سرمایه‌داری و مزایای آن می‌پنداشتند. ولی تجربه‌های پس از فروپاشی بطلان این تصور ساده‌انگارانه را که مولود نگرش‌های جنگ سردی است، به نمایش گذاشت.

اقتدارگرایی که میراث قرن‌ها حاکمیت نظام استبدادی و تمرکزگرا در روسیه و اتحاد شوروی است، در اعماق رهبران این کشورها ریشه دوانیده، و در غیاب نهادهای دموکراتیک و حامی حقوق مردم، بسرعت ارکان خود را بازسازی کرده است. رهبران این کشورها بزودی در برابر فشارهای تقاضاهای داخلی و نفوذ رقبای خارجی (منطقه‌ای و جهانی) قرار گرفتند. شکل‌گیری «بازی بزرگ» در عرصه آسیای مرکزی و قفقاز روندهای داخلی را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. فضای رومانتیک پایان جنگ سرد و استقلال جمهوری‌ها که از سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) ادامه یافته بود (در امتداد دوران گورباچف)، در مواجهه با حوادث تاجیکستان، قره‌باغ، چین روبه‌اضمحلال نهاد. واقعیت‌های ژئوپلیتیکی بزودی خود را به عنوان محدودیت‌های جدی به بازیگران منطقه، همانند رهبران آسیای مرکزی و قفقاز به نمایش گذاشت.

در آسیای مرکزی که همجواری با افغانستان و استان مسلمان‌نشین سین‌کیانگ چین به آن حساسیت بیشتری بخشیده، دشواری‌ها ابعاد جدی‌تری یافته است. پیوندهای قومی سبب تقویت فعالیت‌های غیرقانونی، قاچاق مواد مخدر و حتی انسان بوده است. دشواری‌های اقتصادی این فعالیت را تشدید کرده است. محرومیت‌ها و مشکلات اقتصادی هم برای فعالیت بیشتر در این عرصه انگیزه‌های بیشتری را به همراه داشته است. انتقال مواد مخدر از افغانستان که اینک به یکی از مراکز اصلی تولید تریاک و هروئین در جهان تبدیل شده است، از طریق این کشورها به سوی اروپا جاذبه‌های مالی هنگفتی را عرضه می‌کند. جنگ‌سالاران در افغانستان به‌ویژه در دوران طالبان، کشت تریاک را به عنوان منبع مهمی برای تأمین نیازهای نظامی و

تسلیماتی خود تلقی می‌کردند، که به تخریب جوامع کفار نیز کمک می‌کند. پدیده طالبان و آثار حاکمیت آنان بر افغانستان، خود به تخریب فرآیند عمومی توسعه در آسیای مرکزی کمک کرده است، هرچند آثار آن در قفقاز و همه سرزمین‌های دیگر اوراسیای مرکزی و روسیه قابل مشاهده است. حوادث تروریستی شهریور ۱۳۸۰ (سپتامبر ۲۰۰۱) و سرنگون شدن طالبان، در چارچوب برنامه جهانی آمریکا برای «مبارزه با تروریسم» به تخریب فرآیند عمومی دموکراتیزه شدن در سراسر جهان به‌ویژه در خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز منجر شده است. با برجسته شدن مقوله امنیت، بار دیگر رهبران اقتدارگرا در همه کشورهای جهان، به‌ویژه در این مناطق فرصت مناسبی را برای تحدید آزادی‌های فردی و جمعی بدست آورده‌اند. البته لازم به ذکر است که آثار این محدودیت‌ها جهانی بوده، ولی مناطق کم توسعه جهان آسیب بیشتری از آن متحمل شده‌اند.

در آسیای مرکزی و قفقاز نیز بدنبال وقوع این حوادث اعمال محدودیت‌های سیاسی شدت یافت. نیروهای نظامی آمریکا در شرایط غیرقابل تصویری در پایگاه‌های نظامی قرقیزستان و ازبکستان مستقر شدند. همکاری ایران و روسیه در ساقط کردن طالبان تأثیر مهمی دربر داشت. حضور آمریکا در منطقه و گسترش مبارزه با تروریسم، بطور چشمگیری به تمرکزگرایی اقتدارگرایانه در آسیای مرکزی و دیگر جمهوری‌ها قوت بخشید. نخبگان اقتدارگرا در همه این کشورها فرصت مناسبی بدست آوردند، تا عرصه آزادی‌های سیاسی - اجتماعی را با تمرکز بر ضرورت‌های تأمین امنیت محدودتر سازند. اوج این تقابل در جریان درگیری‌های خونین اندیجان خود را روشن ساخت. تظاهرات اعتراض آمیز در شهر اندیجان که در دره فرغانه قرار گرفته، با سرکوب شدید نیروهای نظامی - امنیتی ازبکستان همراه گردید، که اعتراضات جهانی را در پی داشت. دولت ازبکستان نقش اسلام‌گرایان مرتبط با تروریسم منطقه‌ای و جهانی را عامل وقوع این درگیری‌ها قلمداد کرده است.

در کنار آثار و عوارض عمومی دشواری‌های ناشی از نظام اقتصاد متمرکز دوران اتحاد شوروی و چالش‌های فروپاشی، سراسر جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی تحت تأثیر آثار جهانی شدن قرار دارند. فرآیندی که با گسترش روزافزون آگاهی‌ها و مطالبات عمومی مردم همراه است. با در نظر گرفتن فرآیند عمومی جهانی شدن دموکراسی که در این کشورها نیز تأثیرات خود را به

نمایش گذاشته، مقاومت‌های جدی از سوی صاحبان قدرت به اشکال گوناگون صورت پذیرفته است.

وقوع انقلاب‌های رنگی در جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، بیانی است از فشار تقاضاهای داخلی که با مقاومت نخبگان اقتدارگرای دوران کمونیسم مواجه است. تقاضاهایی که برای تحقق یافتن نیازمند شرایط و ابزارهایی هستند که تقویت نهادهای مدنی و فرهنگ مدنی در آن میان قابل توجه هستند. فرآیند دموکراسی خواهی در این کشورها با نفوذ جدی منابع و عوامل خارجی همراه شده است. آمریکا در شرایط پس از شهریور ۱۳۸۰ (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) دموکراسی خواهی را ابزاری مناسب برای مقابله با مخالفان خود در جهان یافته و فقدان دموکراسی در کشورهایی مطرح می‌گردد که بر خلاف اهداف آمریکا رفتارها و عملکردهای خود را تنظیم می‌کنند.

اینک دولت آمریکا مبارزه با تروریسم را به گسترش دموکراسی مربوط کرده است. تردیدی نیست که روند تحولات داخلی این کشورها نیز تحت تأثیر جهانی شدن قرار دارد، ولی برای تحقق دگرگونی‌های عمیق و بنیادین، و تحقق دموکراسی برنامه‌ریزی وسیع و همه‌جانبه مورد نیاز است. روند سریع تحولات در این مناطق فرصت را برای رهبران آنها محدود ساخته است. شرایط مبارزه با تروریسم بطور تناقض آمیزی خود به تأخیر در ایجاد شرایط لازم برای دموکراسی منجر شده است. به نظر می‌رسد عدم توجه به ریشه‌های نابرابری‌های همه‌جانبه و فقر و محرومیت گسترده در این کشورها، یکی از عوامل تکرار و تداوم این انقلاب‌ها در عرصه کشورهای بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی باشد. در این کشورها نیز همانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه جهان، قدرت سیاسی هدف قرار گرفته تا از طریق آن شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک صورت پذیرد، به نظر نمی‌رسد این روند را پایانی باشد.

در پایان لازم به ذکر است که تحقق ثبات و امنیت و آرامش به عنوان پیش شرط توسعه همه‌جانبه در این کشورها، ارتباط مستقیم با روند اصلاحات سیاسی-اقتصادی آنها دارد. ایجاد و گسترش نهادهای دموکراتیک و گسترش شفافیت برای مبارزه با فساد، و تن دادن قدرتهای حاکم به نظارت در شرایط پس از شهریور ۱۳۸۰ (سپتامبر ۲۰۰۱) می‌تواند روند دگرگونی‌های سریع سیاسی را تحت کنترل درآورد. تشدید گرایش‌های رادیکال و نیز بنیادگرایی دینی در

شرایط افزایش فشار و سرکوب سیاسی و نیز نابرابری‌های عمیق اجتماعی - اقتصادی صورت می‌پذیرد. امنیتی شدن شرایط کشورهای منطقه در سالهای اخیر آثار مخربی بر فرآیندهای عمومی دموکراتیزه شدن این کشورها داشته است. با توجه به رقابت‌های کنونی منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌توان در آینده نزدیک پایانی برای این فرآیند در نظر گرفت.

یادداشت‌ها

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الهه کولائی، اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، چاپ سوم.
۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الهه کولائی، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶.
۳. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الهه کولائی، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت، ۱۳۷۶.
۴. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الهه کولائی، مجموعه قوانین اساسی فدراسیون روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی، تهران: دادگستر، ۱۳۷۸.
۵. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: مارتا بریل اولکات، سیاست در آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد شوروی، ترجمه الهه کولائی، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۱.
۶. همان.
۷. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: ریشه‌های اقتصادی فروپاشی اتحاد شوروی، تهران: دانشگاه تهران.
۸. رجوع شود به: سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، پیشین.
۹. رجوع شود به: الهه کولائی، پیوندهای امنیتی تاجیکستان و افغانستان، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۱.
۱۰. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: سیدرسول موسوی، حرکت‌های اسلامی در آسیای مرکزی، فرهنگ اندیشه (ویژه اوراسیا) شماره نهم، بهار ۱۳۸۳.
۱۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الهه کولائی، زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۶۷، بهار ۱۳۸۴.
۱۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی، تداوم سیستم اقتدارگرایی در آسیای مرکزی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۶۷، بهار ۱۳۸۴.
۱۳. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الهه کولائی، افسانه انقلاب‌های رنگی (مجموعه مقالات)، تهران: مؤسسه تهران، ۱۳۸۴.